

بحث در زبان عربی درباره‌ی لفظ است.

لفظ در زبان عربی به دو دسته تقسیم می‌گردد: مستعمل - مهمل
لفظ مهمل: لفظی است که معنای خاصی نداشته باشد، مانند صدای پرندگان و...
لفظ مستعمل یا «کلمه» آن است که دارای معنا و مفهوم باشد. مانند اللّٰه، کَلْبٌ
عَلِيٌّ

کلمه یا «لفظ مستعمل» به ۳ دسته تقسیم می‌گردد:

اسم - فعل - حرف

فعل: کلمه‌ای که بر انجام کاری و یا وقوع حالتی در زمان خاصی دلالت دارد.

فعل	زمان
كَبَّ	ماضی گذشته
يُكَبُّ	مضارع «می‌رود»
سَوْفَ يَكْبُ	آینده نزدیک
سَوْفَ يَكْبُ	آینده دورتر
كَبِّ	امر غائب
كَبِّ	امر حاضر
كَانَ يَكْبُ	ماضی استمراری
قَدْ كَبَّ	ماضی نقلی
كَانَ قَدْ كَبَّ	ماضی بعید
لَا يَذْهَبُ	مضارع منفی
لَا يَذْهَبُ	نهی
مَا كَبَّ - لَا كَبَّ	ماضی منفی
لَمْ يَذْهَبُ	جحد
لَمَّا يَذْهَبُ	جحد

طریقه به دست آوردن وزن و ریشه فعل

۱- کلمه را زیر یک فعل بنویسیم.

فَلَّ
كَبَّ

۲- حرکات فعل مورد نظر را به کلمه فعل انتقال دهیم.

۳- هریک از حروف فعل نام مخصوص خود را دارد به طور مثال:

ف | ل | ل
فـاء الفعل | عین الفعل | لام الفعل

۴- ریشه هر کلمه در واقع مفرد مذکر غائب در ماضی می‌باشد.

خصوصیات فعل

زمان فعل: ماضی (گذشته)، مضارع (حال)، آینده

فاعل فعل: غائب هو: او (مذکر) هی: او (مؤنث)

مخاطب غائب انت تو (مذکر) انت تو (مؤنث)

متکلم وحده: انا: من مع الغیر: نحن: ما

جنس فعل: مذکر - مؤنث

عدد فعل: مفرد (دلالت بر یک نفر) - مثنی (برای ۲ نفر) - جمع (بر بیش از ۲ نفر)

فعل ماضی: فعلی است که بر انجام کاری و یا وقوع حالتی در زمان گذشته دلالت دارد.

ریشه فعل «ذ - ه - ب»

صرف فعل ماضی

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	ذَهَبَ	ذَهَبَا	ذَهَبُوا
مؤنث	ذَهَبَتْ	ذَهَبْتَا	ذَهَبْنَ

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	ذَهَبْتَ	ذَهَبْتُمَا	ذَهَبْتُمْ
مؤنث	ذَهَبْتِ	ذَهَبْتُمَا	ذَهَبْتِنَّ

متکلم	وحده	
	مع الغیر	ذَهَبْنَا
	ذَهَبْتُ	

* فاعل کلمه‌ای است و بر شخصی که کاری را انجام می‌دهد دلالت دارد. فاعل در فعل ماضی به صورت ضمیر متصل مرفوع می‌آید. مانند او در ذَهَبُوا، نون در ذَهَبْنَ

* مهمترین فعل مفرد مذکر غائب در ماضی است چون ریشه فعل‌های دیگر می‌باشد.

* مهمترین حرکت، حرکت حرف آخر است.

حرکت‌ها «اعراب» اصلی

کلمه‌ای که دارای حرکت **ـَ** می‌باشد؛ منصوب، مفتوح

کلمه‌ای که دارای حرکت **ـُ** می‌باشد؛ مجرور، مکسور

کلمه‌ای که دارای حرکت **ـِ** می‌باشد؛ مضموم، مرفوع

کلمه‌ای که دارای حرکت **ـْ** می‌باشد؛ مجزوم، سکون

* در صیغه ۴-۱ فاعل ضمیر مستتر (هو - هی) می‌باشد

مضارع: فعلی است که بر انجام کاری و یا وقوع حالتی در زمان حال و یا آینده دلالت دارد.

حروف اتین: حروفی است شامل «ا - ت - ی - ن» که در اول فعل ماضی قرار می‌گیرد و آن را تبدیل به مضارع می‌نماید.

يُكَبُّ / كَبِّ / كَبَّ

* حرکت حرف آخر فعل مضارع مرفوع است، یعنی یا ضمه و یا نون عوض رفع می‌باشد.

صرف فعل مضارع

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	يَكْبُ	يَكْبَانِ	يَكْبُونَ
مؤنث	تَكْبُ	تَكْبَانِ	تَكْبْنَ

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	تَكْبُ	تَكْبَانِ	تَكْبُونَ
مؤنث	تَكْبِي	تَكْبَانِ	تَكْبْنَ

متکلم	وحده	
	مع الغیر	تَكْبُنَا
	تَكْبُ	

نون عوض رفع: اگر به فعل‌های مضارع توجه کنید صیغه ۲ و ۶ دارای نون می‌باشند که این نون در واقع نون ضمیر می‌باشد و در باقی صیغه‌ها این (نون)

عوض و یا جایگزین مرفوع می‌باشد یعنی به جای استفاده از ن در آخر کلمه از (ن) استفاده می‌نمائیم.

امر: فعلی است که دستور بر انجام کاری و یا وقوع حالتی در زمان مشخص می‌دهد.

فعل امر به دو شیوه ساخته می‌شود:

شیوه اول: ابتدا یک (ل) به اول فعل مضارع (غائب و متکلم) اضافه می‌نمائیم و حرکت حرف آخر فعل را مجزوم می‌نمائیم. یعنی در صورتی که حرکت حرف آخر ب باشد تبدیل به و و در صورتی که ن عوض رفع باشد، ن حذف می‌گردد.

يُؤْبَدُ ← يَأْتِي

يَذْهَبَانِ ← يَذْهَبُ

يَأْتِي ← يَذْهَبَانِ (نون صیغه ۶ چون جایگزین رفع نیست حذف نمی‌گردد)

شیوه دوم: ابتدا حروف اتین را از اول فعل مضارع مخاطب حذف می‌نمائیم و حرکت حرف آخر را به روش بالا مجزوم می‌نمائیم. در صورتی که پس از حذف حرف اتین حرکت حرف بعدی ساکن باشد چون ابتدا به ساکن خوانده نمی‌شود یک همزه می‌دهیم حرکت حرف همزه بستگی به عین‌الفعل دارد اگر ب باشد همزه و می‌گیرد ولی اگر عین‌الفعل ضمه باشد همزه و می‌گیرد.

يَأْتِي ← يَذْهَبُ ← يَذْهَبُ ← أَهْبُ ← أَهْبُ

يَأْتِي ← يَذْهَبُ ← أَهْبُ ← أَهْبُ ← أَهْبُ (صیغه‌ی ۱۲)

* چون نون صیغه ۱۲ جایگزین رفع نیست حذف نمی‌شود.

ماضی استمراری: برای ساختن این فعل به اول فعل مضارع (کان) اضافه می‌کنیم:

يَأْتِي ← كَان يَذْهَبُ ← می‌رفت

ماضی بعید: برای ساختن این فعل به اول فعل ماضی (کان قد) اضافه می‌کنیم:

كَانَ قَدْ هَبَّ ← رفته بود

ماضی نقلی: برای ساختن این فعل به اول فعل ماضی قد اضافه می‌کنیم.

قَدْ هَبَّ ← رفته است

مضارع مرفوع: فعل مضارع در حالت عادی مرفوع است یعنی حرکت حرف

آخرش یا ضمه است و یا نون عوض رفع. يَأْتِي / يَأْتِي

جزء صیغه ۱۲ و ۶ که قبلاً توضیحات لازم در مورد آن داده شده است.

ثلاثی مجرد و مزید (باب ۸)

* فعل‌ها براساس تعداد حروف اصلی در مفرد مذکر غائب به دو دسته تقسیم می‌گردند. (ثلاثی، رباعی)

* همانطور که قبلاً گفته شد مهمترین فعل مفرد مذکر غائب در ماضی است.

* فعلی که در مفرد مذکر غائب در ماضی ۳ حرف اصلی داشته باشد ثلاثی نامیده می‌شود.

* فعلی که در بعضی از باب‌ها براساس اوزان خاص در مفرد مذکر غائب بیشتر از سه حرف داشته باشد، ثلاثی مزید نامیده می‌شود.

ثلاثی مجرد ← سه حرف اصلی
در همه اوزان ← در مفرد مذکر غائب
ثلاثی مزید ← بیش از سه حرف اصلی

اوزان ثلاثی مزید:

ردیف	ماضی	مضارع	مصدر	مثال
۱	تَمَّ	تَمُّ	تَمًّا	(ح س ن)
۲	تَمَّ	تَمُّ	تَمِّيلٌ	(ک ذ ب)
۳	فَاعَلَى	يُفَاعِلُ	فُعَالَةٌ	(ع م ل)
۴	فَاعَلَى	يَفَاعِلُ	فَعَالِيٌّ	(ع ر ف)
۵	تَمَّ	تَمُّ	تَمًّا	(ک س ب)
۶	تَمَّ	تَمُّ	تَمًّا	(ق ل ب)
۷	تَمَّ	يَتَمُّ	تَمًّا	(خ ر ج)
۸	تَمَّ	تَمُّ	تَمًّا	(ف ر ق)

* مصدر قابل صرف کردن نیست.

* شما باید بتوانید هر فعل را با توجه به ماضی و مضارع بودن صرف نمایید.

۱- مصدر باب افعال همان افعال است.

۲- فعل امر باب افعال بر وزن تَمَّ است. یعنی همیشه همزه مفتوح دارد و فعل امر فقط در باب افعال دارای حرکت فتحه است. تَمَّ ← تَمَّ ← تَمَّ

۴- از باب افعال برای متعدی کردن فعل لازم استفاده می‌شود:

ذهب (رفت) ← هَبَّ (برد) جَلَسَ (نشست) ← جَلَسَ (نشاند)

۵- فعل‌هایی که در باب افعال قرار دارند، ثلاثی مزید هستند و فقط یک حرف زاید دارند.

۶- حرف زاید در باب افعال، همان حرف همزه است که در اولین صیغه‌ی ماضی آن قرار دارد.

۱- مصدر باب تفعیل، همان تفعیل است و وزن دومی تَمَّ می‌باشد.

مثل: تبصرة، تجرئة

۲- فعل امر باب تفعیل بر وزن تَمَّ است.

۳- از باب تفعیل برای متعدی کردن یک فعل لازم استفاده می‌شود.

تَمَّ (نازل شد) ← تَمَّ (نازل کرد)

۴- فعل‌هایی که در باب تفعیل هستند، ثلاثی مزید می‌باشند و فقط یک حرف زائد دارند. که حرف زاید، همان تکرار دومین حرف اصلی است که از اولین صیغه‌ی ماضی آن فهمیده می‌شود.

باب مفاعله:

۱- فعل امر از باب مفاعله بر وزن، فاعِلٌ است و این فعل برای مشارکت به کار می‌رود.

۲- فعل امر باب مفاعله را با وزن فاعل مشتق اشتباه نگیرید.

۳- باب مفاعله یک مصدر دیگر بر وزن «فعل» دارد.

۴- حرف زاید فعل‌های باب فَعَال «همزه»، باب تفعیل «تکرار عین»، باب مفاعله «الف» است.

باب تَفْعُل و تَفَاعُل

۱- فعل‌های امر باب تَفْعُل و تَفَاعُل به همزه‌ی امر نیازی ندارند.

۲- باب تَفْعُل و تَفَاعُل هر دو دارای دو حرف زاید هستند، پس ثلاثی مزید می‌باشند.

۳- فعل‌های ماضی صیغه‌های ۲ و ۳ و ۶ باب‌های تَفْعُل و تَفَاعُل با فعل‌های امر همین صیغه شباهت ظاهری دارند ولی معنای آن‌ها متفاوت است.

- ۴- فعل‌های باب تَعْلَى برای مطاوعه: یعنی اثر پذیرفتن یک شی استفاده می‌شود. **كَلَّمَ** ← دانش آموز درس را یاد گرفت. «تأثیرپذیری دانش‌آموز از درس»
- ۵- فعل‌های باب تفاعل برای مشارکت دو طرفه به کار می‌روند؛ تقاتل ← یکدیگر را کشتند

باب افتعال و انفعال

- ۱- هرگاه در یک مصدر ثلاثی مزید ۶ حرفی، سه حرف اول مصدر به صورت (انت) باشد، آن مصدر از باب (افتعال) است نه باب (انفعال):

انتشار، انتصار، انتقام، انتقاد و...

- ۲- باب افتعال و انفعال دارای دو حرف زائد هستند.

- ۳- فعل‌های باب انفعال و افتعال نیز برای مطاوعه به کار می‌روند (اثر پذیرفتن) لکسر الزجاجة ← شیشه شکست (اثر پذیرفتن شیشه و شکستن آن)

باب استفعال

- ۱- باب استفعال دارای سه حرف زاید «ا س ت» است.

- ۲- باب استفعال برای طلب و درخواست به کار می‌رود.

استغفار ← طلب - مغفرت و آمرزش

- ۳- فعل امر باب استفعال دارای حرف همزه می‌گردد.

- ۴- فعل‌های **لَبَّعَ**، **لَسْتَمَ** و **لَبَّقَ** که (ا س ت) جزء حروف اصلی آن‌هاست در باب افتعال هستند.

لازم و متعدی:

لازم فعلی است که برای تکمیل شدن معنایش به مفعول نیاز نداشته باشد.

ذَهَبَ عَلَيَّ

رفت علی

متعدی فعلی است که برای تکمیل معنا و مفهومش به مفعول نیاز دارد.

حَضَرَ عَلِيٌّ زَيْدًا. علی زید را یاد می‌کرد.

بعضی فعل‌ها ذاتاً متعدی هستند؛ مانند: **حَضَرَ** و **وَجَّهَ** و **وَجَّهَ** و **وَجَّهَ**

طریقه تشخیص:

الف) از راه معنی: اگر به سؤال چه چیزی یا چه کسی را، جواب بدهد متعدی و گرنه لازم است.

مثلاً: ذهب (رفت) لازم ضرب (زد) متعدی

ب) وجود مفعول به جمله نشانه متعدی بودن فعل است.

فِرْعَانَ فرض الله الجهاد.

فعل فاعل مفعول به

* آوردن حرف جر (ب) بعد از فعل آن را متعدی می‌کند: ذهب به (برد او را)

* فعلی که فاعل آن بر وزن **كَلَّمَ** باشد لازم است. **كَلَّمَ** (دور شد) **كَلَّمَ** (نیکی شد)

* فعل در باب افعال و تفعیل متعدی و در باب استفعال و مفاعله اکثراً متعدی و

در باب انفعال لازم است و باب تفاعل نیز اکثراللازمند.

* فعل **كَلَّمَ** آنکه در باب تفعیل است اما لازم است نه متعدی.

* فعل‌های زیر در باب افعال هستند اما لازمند نه متعدی مانند:

ازهر (شکفته شد)، افلق (بیدار شد)، انصت (ساکت شد)، اسرع (شتافت)، **كَلَّمَ**

(درخشید)، امطر (بارید)، افلق (رستگار شد)

راه متعدی کردن فعل لازم:

- ۱- بردن به باب افعال و تفعیل: ذهب (رفت)، أذهب (برد)

- ۲- آوردن حرف جر مخصوصاً (ب) بعد از آن:

ذهب به (برد او را)

فعل‌های دو مفعولی: **كَلَّمَ** (دانشست) **وَجَّهَ** (بخشید)، **آتَى** (آورد)، **أَعْطَى** (بخشید)، کسا (پوشاند)، **رَأَى** (دید)، **ذَاقَ** (چشید)

معرب و مبنی

معرب از کلمه (اعراب) می‌آید و به معنای حرکت پذیر است و مبنی از کلمه (مَبْنِيٌّ) می‌آید.

مبنی فعلی است که بر اثر عواملی که به سر آن وارد می‌شود حرکت حرف آخرش تغییر نمی‌کند.

ساخت امر

يُفْعِلَنَّ ← **يُفْعِلَنَّ** نون حذف نشده است

معرب فعلی است که بر اثر عواملی که بر سر آن وارد می‌شود حرکت حرف آخرش تغییر می‌کند.

يُفْعِلَنَّ ← **يُفْعِلَنَّ**

انواع فعل مبنی:

۱۴ صیغه فعل ماضی، صیغه‌های ۱۲ و ۶ فعل مضارع، امر مخاطب

اعراب فعل مضارع: (نصب) حرکت فعل مضارع مرفوع است یعنی حرکت حرف آخر در فعل مضارع یا (سُكُونًا) یا (نُونُ عَوْضٍ رَفْعٍ) می‌باشد.

هرگاه یکی از ادوات نصب (كَيْ - لَيْ - كَيْ - كَيْ - كَيْ - كَيْ - كَيْ - كَيْ - كَيْ - كَيْ - كَيْ - كَيْ) را به سر فعل مضارع وارد کنیم:

حرکت حرف آخر را منصوب می‌نماییم یعنی اگر حرف آخر **سُ** باشد تبدیل به ساکن و در صورتی که نون عوض رفع باشد **نُونُ حَذْفٍ** می‌گردد.

يُفْعِلَنَّ ← **يُفْعِلَنَّ**

يُفْعِلَنَّ ← **يُفْعِلَنَّ**

جزم: ادوات جزم شامل «لم - لما - لام امر - لای نهی - لَشَرْطٍ» هرگاه یکی از ادوات جزم بر سر فعل مضارع مرفوع واقع شود حرکت حرف آخر را مجزوم می‌نماید؛ یعنی اگر **سُ** باشد تبدیل به ساکن و در صورتی که (ن) عوض رفع باشد نون حذف می‌گردد.

لم + **يَذْهَبُ** ← لم یذهب

لـ + **يَذْهَبَانِ** ← لیذهبا

صحيح و معتل

فعل‌ها براساس حروف اصلی به دو دسته تقسیم می‌گردند:

- ۱- معتل ۲- صحیح

۱- فعل معتل؛ فعلی است که یکی از حروف اصلی‌اش حرف عله یعنی «واو - الف - ی» باشد، فعل‌های معتل براساس جایگاه قرار گرفتن حرف عله‌اشان به ۴ دسته تقسیم می‌گردند:

مثال - اجوف - ناقص - لئيف

الف) فعل معتل مثال:

آنست که اولین حرف از حروف اصلی‌اش حرف عله باشد مانند: **وَضَّلَ** و **وَضَّلَ** و...

معتل‌ها براساس نوع حرف عله به ۳ دسته تقسیم می‌شوند:

معتل واوی - معتل یایی - معتل الف

ب) فعل معتل اجوف:

فعلی است که دومین حرف از حروف اصلی‌اش حرف عله باشد. مانند:

قَالَ - **قَالَ**

قَالَ - **قَالَ**

ج) فعل معتل ناقص:

فعلی است که سومین حرف از حروف اصلی اش حرف عله باشد. مانند: دعو، رجو، رجا، رمی و...

د) فعل معتل لفیف:

فعلی است که دارای ۲ حرف عله باشد؛ این افعال به دو دسته تقسیم می گردند.
لفیف مفروق لفیف مقرون

لفیف مفروق:

آن است که دو حرف عله با فاصله یک حرف با یکدیگر قرار گیرند مانند: وفی

لفیف مقرون:

آن است که دو حرف عله با فاصله یک حرف در کنار یکدیگر باشند. مانند: طوی

فعل صحیح:

فعلی است که هیچ یک از حروف اصلی اش حروف عله نباشد، این افعال به ۳ دسته تقسیم می گردند.

الف) فعل صحیح مهموز:

فعل صحیح مهموز آن است که یکی از حروف اصلی اش حرف همزه باشد و این افعال به ۳ دسته تقسیم می گردند:

- ۱- مهموز الفاء ۲- مهموز العین ۳- مهموز اللام
- أمر سأل قرأ

* یادتان باشد همزه باید از حروف اصلی باشد، به طور مثال کلماتی مانند «أكرم» مهموز نیستند چون «همزه» از حرف اصلی نیست.

ب) مضاعف

فعل صحیحی است که یک یا دو حرف اصلی اش دو بار تکرار شده باشند مانند: مدد - فرژ- زلزال و ...

* کلماتی مانند فکرم مضاعف نیستند زیرا در حروف اصلی آن ها «ف-ک-ر» حروف همجنس وجود ندارد.

ج) سالم: آن است که نه حرفی از آن دو بار تکرار شده باشد و نه یکی از حروف اصلی آن همزه باشد. مانند:

كَلَّمَ، سَجَّ، حَوَّبَ

اعلال:

درمان فعل معتل برای تلفظ راحت تر است چون اصولاً حروف عله در تلفظ مشکل دارند؛

اعلال به ۳ دسته تقسیم می گردد:

اعلال به قلب:

هرگاه حرف عله دارای حرکت باشد و حرکت حرف ماقبل عله باشد حرف عله را تبدیل به الف می نمایم.

* از میان حروف عله بر روی حرف (ی) ۵۰٪ اعلال و بر روی حرف الف ۱۰۰٪ اعلال صورت گرفته است.

مانند:

كَلَّمَ ← كَلَّل سَجَّ ← سَجَّج رَجَّو ← رَجَّوَّ

حروف عله ای که اعلال به قلب بر آن صورت می گیرد دارای حرکت ساکن است.

اعلال به اسکان (اعلال به سکون)

هرگاه حرف عله متحرک باشد «دارای حرکت _____» باشد و حرکت حرف ماقبل _____ باشد جای حرکت حرف عله و حرکت حرف ماقبل تغییر می کند، مثال:

يَبُو ← يَبُوءُ

* حرف عله همیشه دارای حرکت ساکن است. «حرف عله نمی تواند دارای حرکت _____ باشد»

اعلال به حذف:

هرگاه حرف عله دارای حرکت ساکن و حرکت حرف ماقبل و یا مابعد ساکن باشد، حرف عله حذف می شود: (التقاء ساکنین)

اعلال به قلب اعلال به حذف

مانند: كَلَّمَ ← كَلَّل ← كَلَّلَّ ← كَلَّلَّو ← كَلَّلَّوَّ

فعل معتل اجوف واوی

* در اعلال به حذف پس از حذف حرف عله حرکت حرف ماقبل یعنی (ق) تغییر می کند.

* حرکت حرف ماقبل عله به دو عامل بستگی دارد؛ ۱- حرف حذف شده؛ این را همیشه به خاطر داشته باشید:

ضمه با «واو» رفیقه

فتحه با «الف» رفیقه

کسره با «ی» رفیقه

۲- همیشه نگاه به عین الفعل مضارع می نمایم.

مضارع

قول ← قُلِّي پس حرف «ق» می گیرد.

چند نکته:

* در فعل مثال یایی، هرگز حرف عله حذف نمی شود. مانند: یقن، یسر، یفظ، یس

* در فعل مضارع واوی معلوم حرف عله حذف می گردد.

يَصِفُ ← يَصِفُّ / يَصِفُّ ← يَصِفُّ

يَهْتُ ← يَهْتُّ / يَهْتُّ ← يَهْتُّ

* فعل های «ضَع - ضَعَّ - ضَعَّج» امر مثال واوی از ریشه «وضع - وقع - وسع - ودع» هستند که مضارع آن ها بر وزن «قُلِّي» می باشد.

* در ماضی اجوف، در ۵ صیغه اول اعلال به قلب و از صیغه ۶ به بعد اعلال به حذف صورت می پذیرد.

* در مضارع اجوف فقط در ۲ صیغه جمع مؤنث غائب و مخاطب، حرف عله حذف می شود. مانند: قُلِّي - قُلِّيَّ

* در امر مخاطب در فعل اجوف فقط در صیغه های مفرد مذکر مخاطب و جمع مؤنث مخاطب حرف عله حذف می شود. مانند: قُلِّي - قُلِّيَّ

* در ماضی ناقص، اگر حرکت عین الفعل فتحه نباشد یعنی اولین صیغه ماضی به الف ختم نشود «حَسِي» فقط در صیغه سوم جمع مذکر غائب و اگر عین الفعل مفتوح باشد «هَيَّ» در صیغه های سوم و چهارم و پنجم حرف عله حذف می شود.

حَسِي ← حَسُوا

هَيَّ ← هَيَّتَا

* در مضارع ناقص در صیغه های ۳ و ۹ و ۱۰ جمع مذکر غائب و مفرد مؤنث مخاطب حرف عله حذف می شود.

بنابراین در مضارع ناقص یایی، مفرد مؤنث مخاطب پس از حذف حرف عله به مؤنث مخاطب «بدون اعلال» ما به لحاظ شکل ظاهری شبیه می شود، و در مضارع

ناقص واوی ما جمع‌های مذکر پس از حذف حرف عله به جمع‌های مؤنث «بدون اعلال» شبیه می‌شوند.

* در فعل ناقص، اگر ضمه روی حرف عله قرار گیرد، ضمه حذف می‌شود (اعلال به اسکان)

يَهِي ← يَهِي

يَهُو ← يَهُو

* در امر مخاطب در فعل ناقص در اولین صیغه مفرد مذکر مخاطب به دلیل قرار گرفتن سکون روی حرف عله و حرف عله حذف می‌شود و در اولین صیغه پس از حذف حرف عله، در آخر فعل حرکت مناسب با حرف عله حذف شده قرار می‌گیرد.

كُنْ ← كُنْ

* اگر حروف جازمه «لم - لما - لای نهی - لام امر» بر سر فعل اجوف یا ناقص بیاید در صیغه‌های چهارگانه «يُهَلُّ - يَهْلُ - يَهِي - يَهِي» اعلال به حذف صورت می‌پذیرد. در این شرایط فعل ناقص مجزوم به حذف حرف عله و فعل اجوف مجزوم به سکون می‌باشند.

لم + یرمی ← لم يَهِي لم + يقول ← لم يَهِي

* در فعل‌های معتدل در ثلاثی مجرد امر مثال و اجوف همزه امر ندارد.

يَهِي ← يَهِي - غ

يَهِي ← يَهِي - غ

ولی امر ناقص همزه امر دارد: «إرم امر ترمی»

* در ساخت اسم مفعول از فعل اجوف حرف «واو» در مفعول حذف می‌شود.

قول ← مقول ← قول

بيع ← مبيع ← مبيع

* فعل «ق»، «ف» امر لفیف مفروق از «وقی»، «وفی» هستند.

* در ساخت اسم مفعول در معتدل ناقص «یایی» حرف واو در مفعول حذف می‌شود و به جای آن «ی» مشدد در آخر می‌آید.

هَي ← مهدوی ← مهدی

هرگاه حرف علی غلی «الف یای» باشد بدانید اعلال به قلب بر روی آن صورت گرفته است «الف ۱۰۰٪» و «ی ۵۰٪» قَلَّ ← قال

هرگاه حرف عله دارای حرکت ساکن بود بدانید حتماً بر روی آن اعلال صورت گرفته و اعلال آن اسکان «سکون است» يَهِي ← يَهِي

هرگاه فعل معتدل حرف عله نداشت بدانید اعلال حذف بر روی آن صورت گرفته است.

قول ← يَهِي ← يَهِي

فعل المعتل ناقص مزید

باب‌های افعال، انفعال، استفعال.

هرگاه فعل ناقص به باب‌های افعال، انفعال، استفعال برود حرف عله در اولین صیغه‌ی:

* ماضی: قلب به الف می‌گردد، مانند «م ض ی» تَهِي

مضارع: قلب به ی می‌گردد؟ مانند «م ض ی» يَهِي

امر: حذف می‌گردد مانند: «م ض ی» يَهِي

* مصدر باب‌های افعال، انفعال و استفعال از فعل ناقص همیشه مختوم به الف ممدود «الف و همزه» است.

مانند: إهداء، إضفاء، إخفاء، لتتفاء

ناقص در باب‌های تفعیل و مفاعله

هرگاه فعل ناقص به باب‌های تفعیل و مفاعله برود حرف عله در اولین صیغه:

* ماضی: قلب به الف می‌گردد. مانند: (غ ذ و) تَهِي

مضارع: قلب به ی می‌گردد. مانند: يَهِي

امر: حذف می‌شود مانند: تَهِي

مصدر فعل ناقص از باب تفعیل، هم وزن «كَيْسِيَّة» مصدر فعل ناقص از باب مفاعله، هم وزن «كَلَاة» می‌باشد مانند: مداراة، محاكاة، مداواة

ناقص در باب‌های تفاعل، تَلِي

هرگاه فعل ناقص به دو باب تفاعل و تَلِي برود، حرف عله در اولین صیغه‌ی ماضی، قلب به الف می‌گردد مانند: «ل ق ی» تَلِي

* در مصدر این دو باب ضمه‌ی ماقبل آخر بدل به کسره می‌گردد.

تَلِي ← تَلِي تَلِي ← تَلِي

مضارع: قلب به الف می‌گردد مانند: يَتَلِي

امر حذف می‌گردد: تَلِي

* در مصدر دو باب تفاعل و تَلِي از فعل ناقص به یاء ماقبل مکسور «منقوص» ختم می‌شود؛ مانند «ع ل و» مانند: تعالی

«عدو» مانند تَهِي

اسم: کلمه‌ای است که برای نامیدن افراد و اشیاء مختلف اعم از جاندار و غیرجاندار به کار می‌رود.

اسم دارای نشانه‌های زیر است:

۱- «ال» تعریف: الکتاب

۲- تنوین: تَنِي مَحْمَدًا مَحْمَدًا.

۳- مضاف واقع شدن: مفتاح الفقر

۴- تاء آخر: فاطمة

۵- منادا بودن: یا محمد

۶- داشتن حرف جر؛ فی کتاب

* اسم در حالت عادی فقط یکی از ۶ نشانه بالا را می‌پذیرد.

معرفه یا نکره:

- معرفه اسمی است که برای همه شناخته شده است.

- نکره اسمی است که شناخته شده نباشد.

* تنوین نشانه نکره بودن است، اما اگر با اسم انسان بیاید دیگر نشانه نکره بودن نیست.

تَفَلًا ← نکره محمداً ← معرفه

(یعنی اسم انسان حتی اگر تنوین بگیرد باز هم معرفه است)

انواع معرفه‌ها:

۱- ال، ۲- علم، ۳- موصول، ۴- اشاره، ۵- ضمیر، ۶- اضافه

۱- هرگاه به اول اسم نکره‌ای «ال» اضافه کنیم معرفه می‌گردد.

يَهِي ← يَهِي

نکره معرفه

۲- تَم اسمی است که بسیار شناخته شده است.

مانند: سعيد، حسن، الله، اسم شهرها و کشورها، کنیه «لقب» مانند سیدالشهدا،

زین‌العابدین و اسم‌هایی که از ترکیب (اب و ام) ساخته مانند ابوجهل، ابولهب،

ام ابیها و ...

موصول: کلمه‌ای است که برای اتصال دو قسمت کلمه بکار می‌رود «مانند حرف ربط» فارسی، موصول به دو دسته تقسیم می‌گردد. «موصول نیز از معارف است»
موصول خاص
عام «مشترک»

موصول عام شامل:

نَ «کسی که» ما: «چیزی که» موصول خاص:

ردیف	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	أَلَدَى	أَلْدَانِ ، أَلْدَانِ	أَلْدَانِ كَسَانِي كَه
مؤنث	أَلْتَى	أَلْتَانِ ، أَلْتَيْنِ	أَلْتَى كَسَانِي كَه

اسم اشاره: اسمی است که برای اشاره به دور و نزدیک به کار می‌رود، این اسم‌ها جزء معارف می‌باشند و به دو دسته تقسیم می‌گردند.

نزدیک

اشاره به نزدیک	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	هَذَا	هَذَانِ ، هَذَيْنِ	هَؤُلَاءِ
مؤنث	هَذِهِ	هَاتَانِ ، هَاتَيْنِ	هَؤُلَاءِ

دور

اشاره به دور	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	ذَلِكَ	ذَانِكَ - ذَيْنِكَ	أُولَئِكَ
مؤنث	تِلْكَ	تَانِكَ ، تَيْنِكَ	أُولَئِكَ

اسم اشاره مکانی:

هَ «اینجا» هَاك «آنجا» هُنَالِكَ «آنجا» هُنَّ «آنجا»

ضمیر: کلمه‌ای است که به جای اسم می‌نشیند و نقش آن را می‌پذیرد و از تکرار آن جلوگیری می‌نماید، «ضمایر نیز از معارف هستند»
ضمیر به دو دسته متصل و منفصل تقسیم می‌گردد:

متصل مرفوع ، متصل منصوب و مجرور
منفصل مرفوع، منفصل منصوب و مجرور

ضمایر متصل مرفوع

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	-	أ	وَأُو
مؤنث	-	تَا	نَ

ضمائر متصل مرفوع به فعل می‌چسبند و نقش فاعلی دارند.

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	تَ	تُمَا	تُمْ
مؤنث	تِ	تُمَا	تُنَّ

متکلم	وحده		مع الغیر
	تَ	تِ	

ضمایر متصل منصوب:

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	هَ	هَما	هُم
مؤنث	هَها	هَما	هُنَّ

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	كَ	كُمَا	كُم
مؤنث	كِ	كُمَا	كُنَّ

* زمانی که به فعل بچسبند مفعول به و منصوب‌اند. مانند: صدیقنا

* زمانی که به اسم و حرف بچسبند مضاف‌الیه و مجرورند. مانند: الیک دینکم

متکلم	وحده		مع الغیر
	ی	ی	

ضمایر منفصل

۱- ضمایر منفصل مرفوع ۲- منفصل منصوب

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	هُو	هُما	هُم
مؤنث	هَی	هُما	هُنَّ

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	أَنْتَ	أَنْتَما	أَنْتُمْ
مؤنث	أَنْتِ	أَنْتَما	أَنْتُنَّ

متکلم	وحده		مع الغیر
	أنا	أنا	

۲- ضمایر منفصل منصوب

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	أَیْهَ	أَیْهُما	أَیْهُم
مؤنث	أَیْها	أَیْهُما	أَیْهُنَّ

* این ضمایر نقش مفعولی دارند.

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	أَیْکَ	أَیْکُما	أَیْکُمْ
مؤنث	أَیْکِ	أَیْکُما	أَیْکُنَّ

متکلم	وحده		مع الغیر
	أَیْیَ	أَیْیَ	

۶- هرگاه یک اسم نکره به واسطه اضافه شدن به یک اسم معرفه (معرفه) گردد می‌گوئیم معرفه به اضافه به آن اسم معرفه می‌باشد.

یک مثال: شما «علی دائی» را قبل از ورود به تیم ملی نمی‌شناختید؛ پس علی دایی یک اسم نکره بود.

و تیم ملی در واقع یک معرفه است حال بعد از ورود علی دائی به این تیم به واسطه آن شما ایشان را شناختید اسم‌ها نیز اینچنین هستند.

چند مثال:

کتاب ← کتاب الرجل

نکره معرفه به اضافه به اسم ال‌دار

کتاب ← کتاب الذی قرآته

نکره معرفه به اضافه به اسم موصول

کتاب ← کتاب هذا الرجل

نکره معرفه به اضافه به اسم اشاره

کتاب ← کتاب الله

نکره معرفه به اضافه به علم

کتاب ← کتابک

معرفه به اضافه به ضمیر

معرب و مبنی «در اسم»

قیلاً در فعل‌ها در مورد معرب و مبنی صحبت کردیم، حال این مبحث را در اسم‌ها بررسی می‌کنیم.

اسم‌های مبنی عبارتند از:

اشاره - موصول - ضمائر - شرط - استفهام - ظروف مبنی (مع - اذا - الان - لما) همه حروف عامل و غیر عامل

اسامی شرط: قن - ما - اینها - متی - مهما - کیفها

اسامی استفهام: قن - ما - کیف - متی - ماذا - این - کم - ایان (همه وقت)

اسم‌های موصول در مثنی معرب‌اند نه مبنی: ذلک - ذینک / تانک، تینک

اسم‌های اشاره در مثنی معرب‌اند نه مبنی: هذان - هذین / هاتان، هاتین

کلمه «ائى» تنها اسمی است که با اینکه اسم استفهام است ولی معرب است.

کلمات مبنی، همواره مبنی بر حرکت آخرین حرف خودشان هستند که باید ذکر شود.

۱- مبنی بر فتح: هی- انت- ذلک- تلک

۲- مبنی بر ضم: مُد - مند

۳- مبنی بر کسر: ب- ل- ت- ک- انت

۴- مبنی بر سکون: لکن- انتم- لئى

منصرف و غیر منصرف «ممنوع من الصرف»

اسم‌هایی که تنوین و کسره نمی‌گیرند غیر منصرف‌اند. این بحث در مورد اسم‌های معرب است نه مبنی.

اسم‌های غیر منصرف: این اسم‌ها به جای تنوین، حرکت می‌گیرند و به جای کسره هم فتحه می‌گیرند.

این اسم‌ها عبارتند از:

اسم تمام خانم‌ها: فاطمه، مریم، کبری و...

اسم‌های مذکر غیرعربی: داریوش، کوروش، سیاوش و...

صفت بر وزن افعال و فعلی: کبری، صغری، اصغر

اسامی شهرها و کشورها و قبایل: تهران، تبریز، ایران، قریش و...

اسم علم یا (ان) زائد مثل: عثمان، سلیمان یا (ان) زائد: غضبان، عطشان جمع مکسری که سومین حرف آنها الف است و بعد از آن دو یا سه حرف وجود دارد مثل مکاتیب.

جمع و الجمع نامیده می‌شود و غیرمنصرف می‌باشند. (مفاعیل - مفاعیل - افاعیل)

نوح(ع)، شیب(ع)، لوط(ع)، خضر(ع)، محمد(ص)، صالح(ع)، هود(ع) و شعیب(ع) این ۸ نفر منصرفند.

* اسم‌های غیرمنصرف علاوه بر نپذیرفتن تنوین حرکت کسره نیز نمی‌گیرند و به جای آن فتحه می‌گیرند مگر در دو مورد زیر که در این صورت حتماً باید کسره بگیرند.

۱- اگر (ال) داشته باشد: فی المساجد

۲- اگر مضاف واقع شوند: فی صف المدارس

صفت و موصوف: (نعت و منعت)

صفت با موصوف خود در ۴ چیز مطابقت دارد.

۱- عدد (مفرد، مثنی، جمع)

۲- نوع (مذکر - مؤنث)

۳- معرفه یا نکره بودن

۴- اعراب (رفع، نصب، جر)

* کلمه (ذو) اگر میان دو نکره باشد، صفت است. جاء رجل ذو علم صفت

* اسم موصولی که قبل از آن اسم (ال) دار بیاید صفت است: جاء الرجل الذی صفت

* اسم‌های منسوب صفت‌اند. رجل مکئی (صفت)

* اسم‌های جامد و مشتق:

جامد: اسمی است که ریشه فعلی نداشته باشد: جعفر، ذهب و...

مشتق: اسم‌هایی که دارای ریشه فعلی باشند مشتق هستند و از وزن‌های مختلف ساخته می‌شوند.

* جامدها نیز به دو دسته تقسیم می‌گردند:

جامد مصدری، جامد غیر مصدری

جامد مصدری که مصادر فعل‌های مجرد و مزیدند:

این اسم‌ها عبارتند از:

مانند: قَوَّ عبادَة - ذهاب - ظهور - زلزال

جامد غیرمصدری آن است که از آن هیچ کلمه‌ی دیگری به دست نمی‌آید مانند:

زئلی: پا جدار: دیوار

انواع مشتق:

- | | | |
|-------------|---------------|--------------|
| ۱- اسم فاعل | ۲- اسم مفعول | ۳- اسم تفضیل |
| ۴- اسم آلت | ۵- اسم مبالغه | ۶- صفت مشبیه |
| ۷- اسم زمان | ۸- اسم مکان | |

اسم فاعل: اسمی است و بر شخصی که کاری را انجام می‌دهد دلالت می‌کند و در ثلاثی مجرد بر وزن فاعل ساخته می‌شود مانند:

(ک ت ب) فاعل ← کاتب

(ز ه د) فاعل ← زاهد

و در ثلاثی مزید به روش زیر ساخته می‌شود.

* ابتدا یک (مُ) به اول فعل ماضی مزید اضافه می‌کنیم و یک حرف به آخر مانده را کسره می‌دهیم.

نَمَّ ← نَمَّ (بر وزن نَمَّ)

حَنَّ ← حَنَّ (بر وزن حَنَّ)

اسم مفعول: اسمی است که بر کسی دلالت می‌کند که کاری بر روی آن انجام می‌گیرد (اسمی که معنای مفعولی دارد)

* در ثلاثی مجرد بر وزن مفعول ساخته می‌گردد.

(ک ت ب) مکتوب «نوشته شده» (بر وزن مفعول)

(ن ص ر) منصور «یاری داده شده» (بر وزن مفعول)

* در ثلاثی مزید به روش زیر ساخته می‌گردد.

ابتدا یک (مُ) به اول فعل ماضی (ثلاثی مزید) اضافه می‌کنیم و یک حرف به

آخر مانده را (عین‌الفعل) کسره می‌دهیم.

عَلِمَ (بر وزن فَعَلٍ) ← مَعْلَمٌ

تَوَلَّى (بر وزن تَوَلَّى) ← تَوَلَّى

اسم تفضیل: اسمی است که بر برتری صفتی بر یک شخص در مقابل همان

صفت در یک شخص یا اشخاص دیگر دلالت دارد.

بر وزن تَفْضِيلٌ و تَفْضِيلٌ ساخته می‌شود.

مفرد مؤنث

* خیر و شر نیز اسم تفضیل هستند.

* وجود (ب) پس از تَفْضِيلٌ نشان دهنده‌ی اسم تفضیل است.

اسم آلت «ابزار»:

بر ابزار و وسیله انجام فعل دلالت دارد.

و بر سه وزن ساخته می‌شود:

تَفْعَلٌ، فَعْلَةٌ، فِعَالٌ

تَوْدَانٌ (سوهان)، مَكْنَسَةٌ (جارو)، فِتَاحٌ (کلید)

اسم مبالغه:

بر زیادی و کثرت یک صفت در یک شخص دلالت دارد و بر وزن‌های زیر

ساخته می‌گردد.

تَهْلٌ - قَهْلَةٌ - هَوْلٌ - هَوْلٌ - هَيْلٌ - هَيْلٌ - هَيْلٌ - هَيْلٌ

شکاک - غلامه - حَمودٌ - حَمودٌ - حَمودٌ - حَمودٌ - حَمودٌ - حَمودٌ

وزن تَهْلٌ مخصوص مشاغل است اما گاه‌ها شغل‌هایی که در این وزن می‌آیند و

ریشه‌ی فعلی ندارند جامد هستند.

عطار «عطرفروش» تَهْلٌ «خرمافروش»

صفت مشابه:

بردارنده صفتی دائمی و پایداری دلالت می‌کند، «صفت مطلق زبان فارسی مانند

خوب، بد، زشت، زیبا، سفید، سیاه و...»

مهمترین اوزان:

فَعْلَانٌ، فَعْلِيٌّ، فَعْلِيٌّ، فَعْلِيٌّ، فَعْلِيٌّ، فَعْلِيٌّ، فَعْلِيٌّ، فَعْلِيٌّ، فَعْلِيٌّ، فَعْلِيٌّ

غَضبان، غَضِيبٌ، كَبِيلٌ، شَرِيفٌ، كَسِيرٌ، صَعْبٌ، حَقِيْقٌ، غَيُوْرٌ، شَجَاعٌ، حُوٌّ، خَضْرَاءٌ،

بِحَانٌ

* وزن افعال اگر بر رنگ یا عیب و نقص دلالت کند صفت مشابه است.

اسمر (گندمگون)، احمر (قرمز)، اخضر (سبز)، ابيض (سفید)، اسود (سیاه)، ازرق (آبی)،

اصفر (زرد)، ابلق (سیاه)، اغو (تیره)

عیب‌ها و نقص‌ها نیز در زبان عربی صفت مشابه محسوب می‌شوند.

(چه عیب و نقص مادی و چه عیب معنوی) مذکر آنها بر وزن تَفْعَلٌ و مؤنث

این‌ها نیز مثل رنگ‌ها بر وزن فَعْلَاءٌ می‌آیند.

اعْتَقٌ (نابینا)، اِحْمَقٌ (احمق)، اِبْکَمٌ (لال)، اِبْکَمٌ (ناشنوا)، اِبْکَمٌ (لال)، اِبْکَمٌ (لکنت‌دار)،

احمق (نادان)

* اسم‌های فاعل و مفعولی که بر صفتی ثابت دلالت دارند صفت مشابه محسوب

می‌شوند. مانند: ظاهر، سالم، محمود

اسم زمان و مکان:

اسمی است که بر زمان و مکان انجام فعل دلالت دارد.

وزن‌های مهم اسم زمان و مکان:

فَعْلٌ - فَعْلٌ - فَعْلٌ مانند: مَكْتَبٌ، مَدْرَسَةٌ، مَدْرَسَةٌ

اسم از لحاظ جنس:

اسم مذکر - اسم مؤنث

مذکر:

(حقیقی): جاندار مذکر مثل رَجُلٌ - دیک (خروس) - سعید

(مجازی): جاندار و مؤنث نباشد: قلم - کتاب

اقسام مؤنث:

الف: حقیقی: مؤنث و جاندار و دارای علامت مؤنث (ة - اه - ی یا الف تنها)

باشد. مانند: فاطمة - زهراء - کبری (کبرا)

ب: مجازی: اسم بی‌جانی که دارای علامت مؤنث باشد. مانند: صحراء، دنیا

ج: معنوی: به دو دسته از اسم‌ها گفته می‌شود:

۱- اسم‌هایی که واقعا مؤنث جاندارند ولی علامت مؤنث نداشته باشند. مثل: مریم،

زینب و ... «معنوی حقیقی»

۲- بعضی از اسم‌های بی‌جان که علامت مؤنث نیز ندارند ولی در زبان عربی

مؤنث فرض می‌شوند «معنوی مجازی» مانند: اعضای زوج بدن و ...

مانند: شمس، ارض، نفس، دار، سن (دندان)، ساق، عین، ید، قوم، شمال، حرب، بئر (چاه)،

چیش (لشکر)، نار، روح، جهنم، اصبع (انگشت)، رَجُلٌ (پا)، قَلْبٌ (گوش)، کتف و ...

مؤنث لفظی: آن است که مذکر نباشد ولی علامت مؤنث داشته باشد مانند:

معاویه، زکریاء

اسم از لحاظ تعداد:

۱- مفرد: اسمی است که تنها بر یک نفر دلالت می‌کند: مؤمن، محمد و ...

۲- مثنی: اسمی است که بر دو نفر دلالت می‌کند و نشانه‌های آن (ان) در حالت

رفع و (ین) در حالت نصب و جر می‌باشند.

۳- جمع: اسمی است که بر بیش از دو نفر دلالت می‌کند و خود به سه گروه زیر

تقسیم می‌شود.

الف) جمع سالم:

۱- جمع مذکر سالم: که در حالت نصب و جر با (ین) و در حالت رفع با (ون) می‌آید.

مؤمنین مؤمنون

۲- جمع مؤنث سالم: که با «ات» ساخته می‌شود مانند: مؤمنات

ب) جمع مکسر: جمع مکسر کلمه‌ای است که معنی جمع دارد اما نشانه جمع ندارد

ولی تعریف صحیح‌تر آن، این است که کلمه‌ای که شکل مفردش تغییر کرده

باشد. مانند: مسجد، مساجد / مدرسه، مدارس / کتاب، کتب / رَجُلٌ رجال / بیت

(شعر)، ابیات / بیت (خانه)، بیوت

* به کلماتی مثل ناس، اَقه، مَه و ... که نشانه جمع نداشته ولی معنای جمع داشته

باشند، اسم جمع می‌گویند.

اسم از لحاظ حرف پایانی:

۱- ممدود: اسم‌هایی که به «اء» ختم می‌شوند مانند: زهراء، صحراء و ...

۲- مقصور: اسم‌هایی که به «ی یا الف» ختم می‌شود مانند: کبری، دنیا و ...

۳- متقوص: اسم‌هایی که «ی» ختم می‌شوند و ضمناً حرف یکی مانده به آخر آنها کسره می‌گیرد مانند: القاضی، الحافی، الباقی
 ۴- صحیح‌الآخر: اسم‌هایی که جزء سه گروه بالا نباشد و همچنین اسامی که یاء مشدد ختم شود مانند: فاطمة، کتاب، دختر، علی، تقی و...

حروف:

کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت نکند، و به وسیله‌ی آن میان کلمات ارتباط ایجاد گردد؛ مانند: عَلِيٌّ در جمله‌ی:

جَلَّ ثَلَاثَ لَيَالٍ لَيْلَى «روی صندلی نشستم»

الفبای زبان عربی همان الفبای فارسی است؛ به جز چهار حرف «پ، چ، ژ، گ» آنها عبارتند از:

ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، ل، م، ن، و، ی
 البته همزه هم می‌باشد که جزء حروف اصلی نیست.

حروف بر دو دسته‌اند:

عامل غیرعامل

عامل: حرفی که بر حرکت اسم پس خود تأثیر می‌گذارد مانند حروف جر.

حروف عامل

انواع حروف	مثال	کاربرد
حروف جر	بِ- فِي- مِنْ- إِلَى - عَلَى - تَحْتَ - رُبَّ- لِمَا - كَيْفَ - حَتَّى	اسم بعد از خود را مجرور می‌کند
حروف مشابه بالفعل	كَيْ - كَيْفَ - كَيْمًا - كَيْسًا - لَيْتَ - كَيْفَ	بر سر جمله اسمیه می‌آیند و بر اسم و خبر تأثیر می‌گذارند.
حروف ناصبه	كَيْ - كَيْفَ - كَيْمًا - كَيْسًا - حَتَّى - لِمَا	بر سر فعل می‌آیند و آن را منصوب می‌کنند
حروف جازمه	كَيْ - كَيْفَ - كَيْمًا - كَيْسًا - لَمَّا - لِمَا - لَمَّا غَائِبٌ و متکلم	بر سر یک یا دو فعل می‌آیند و فعل را مجزوم می‌کنند
حروف لای نفی جنس	لَا	مثل حروف مشابه بالفعل عمل می‌کند که اسمش مبنی بر فتح محلاً منصوب و خبرش مرفوع است.

حروف غیر عامل:

حروفی که هیچ تغییری در اعراب کلمه‌ی بعد از خود ایجاد نمی‌کنند.

ردیف	انواع حروف	مثال	انواع حروف	مثال
۱	استفهام	هل - أ	حروف نفی	لا - ما
۲	عطف	و - ف - ثم - بل - كَ - كَمْ	حرف ندا	یا - ایا
۳	تعریف	ال	استثنا	لَا
۴	استقبال	سَ - سوف	تحقیق	قد
۵	مای کافه	ما	واو حالیه	و

* مجرور به حرف جر: حرف جر + اسم یا ضمیر (جار و مجرور)

* جار و مجرور از اقسام شبه جمله است.

مجرور به اضافه:

مضاف + مضاف‌الیه

سوءالتدبیر

مضاف مضاف‌الیه

مضاف

* مضاف همیشه اسم است ولی مضاف‌الیه اسم یا ضمیر است.

* هرگاه یکی از ضمائر متصل نصبی و جری (هُ، هَا، هُم و...) با اسم همراه شوند محلاً مجرور و مضاف‌الیه خواهند بود.

ابونا - قلمی - کتابهم (نا - ی - هم)

مضاف‌الیه محلاً مجرورند.

* مضاف هیچ‌گاه (ال) و تنوین نمی‌گیرد.

* مضاف اگر اسم مثنی یا جمع مذکر باشد آخر آن حذف می‌شود.

یومان + ه ← یوماه

یا مسلمین العالم ← یا مسلمی العالم

* اسم‌های رویه‌رو دائماً نیاز به مضاف‌الیه دارند: کلَّ مع، ذو، بعض، امام، قیل، بعد، خلف، وراء، فوق، تحت، عند و...

انواع اعراب ظاهری - تقدیری - محلی

الف) تقدیری: مخصوص کلمات معرب است که توان پذیرش اعراب را ندارند و فرضاً به آنها اعراب می‌دهیم.

۱) اسم مقصور: اسمی که حرف آخرش الف (ی - ا) باشد.

* اسم‌های مقصور در هر ۳ حالت رفعی و نصبی و جری اعرابشان تقدیری است.

جاء الفتی رایث الفتی

فعل فاعل تقدیراً مرفوع

رایث الفتی

رای: فاعل، فعل، ت فاعل الفتی: مفعول تقدیراً منصوب

سلمت علی الفتی

مجرور به حرف جر تقدیراً

۲) اسم‌های مضاف به یاء متکلم = صدیقی = صدیق + ی

این اسم‌ها در حالت رفعی، جری، نصبی اعرابشان تقدیری است.

جاء صدیقی

فعل فاعل، مرفوع تقدیراً

رایث صدیقی

رای: فاعل، فعل، ت فاعل صدیقی: مفعول منصوب تقدیراً

سلمت علی صدیقی

ت فاعل

علی: حرف جر

صدیقی: مفعول به، تقدیراً مجرور

* اگر اسم‌های خمس به یاء متکلم اضافه شوند در هر سه حالت اعرابشان تقدیری است.

۳) اسم‌های متقوص: اسم‌هایی که به (کسره) ختم می‌شوند = قاضی

این اسم‌ها در حالت رفعی و جری اعرابشان تقدیری و در حالت نصبی اعرابشان تقدیری است.

جاء القاضی تقدیراً مرفوع

رایث القاضی مسند به اعراب اصلی

سلمت علی القاضی تقدیراً مجرور

اگر اسم‌های منقوص ال نداشته باشند در حالت رفعی و جری یاء آنها حذف و تنوین کسره می‌گیرند. جاء قاض (فاعل مرفوع تقدیراً)

۴- فعل مضارع مختوم به حرف عله در حالت رفعی اعرابشان تقدیری است. یئو / یهیی (مضارع تقدیراً مرفوع)

اعراب محلی: کلماتی که با توجه به جایگاه قرار گرفتن در جمله اعرابشان مشخص می‌گردد، اعراب محلی می‌گویند.

* انواع اعراب محلی: ۱- همه اسم‌ها و فعل‌های مبنی وقتی نقش می‌گیرند محلاً مرفوع، منصوب یا مجرور یا مجزوم می‌شوند.

* ضمائر اسم اشاره، موصول، استفهام، شرط، ظروف، فعل‌های ماضی و مضارع در جمع مؤنث اعراب محلی دارند.

* جاء هذا الرجل = هذا، فاعل محلاً مرفوع «به خاطر آنکه هذا فاعل و فاعل همیشه مرفوع است.»

رایت هذا الرجل = هذا، مفعول محلاً منصوب «به خاطر آنکه هذا مفعول و مفعول همیشه منصوب است.»

اسم‌های اشاره و موصول مثنی اعرابشان فرعی است و معرب محسوب می‌شوند. جاء هذان

فاعل مرفوع به اعراب فرعی

* جمله‌ها: در صورتی که جمله‌ها نقشی بگیرند اعرابشان محلی است:

قال المؤمنُ المَعْلَمُ في الصَّفِّ

مفعول، جمله اسمیه، محلاً منصوب

المؤمنُ يذهبُ الى المسجدِ

خبر جمله فعلیه، محلاً مرفوع

* شبه جمله: اگر جار و مجرور یا ظرف‌ها نقشی بگیرند اعرابشان محلی است.

عندی مال

خبر مقدم شبه جمله (ظروف)، محلاً مرفوع

النظافةُ من الایمان

خبر شبه جمله، (جار و مجرور) محلاً مرفوع

اعراب فرعی و نیایی: به جای حرکت‌های اصلی بالا علائم و نشانه‌های دیگر قرار می‌گیرد.

۱- جمع مؤنث سالم: در حالت نصبی به جای فتحه، کسره می‌گیرد و در حالت رفعی و جری اعرابشان اصلی است.

رایت الطالبات

رای: فعل ماضی

ت فاعل و محلاً مرفوع، ضمیر متصل رفعی

الطالبات مفعول و منصوب به اعراب فرعی / به جای فتحه، کسره گرفته است.

۲- اسم مثنی: در حالت‌های رفعی (ان- تان) می‌گیرد.

جاء التلميذان (فاعل مرفوع به اعراب فرعی به جای «ان، تان» می‌گیرد.

رایت التلميذین (مفعول منصوب به اعراب فرعی)

سلمت علی التلميذین (جار و مجرور، مفعول به، اعراب فرعی به جای کسره از «ین» استفاده می‌کنیم.

۳- جمع مذکر: در حالت رفعی (ون) می‌گیرد. (واو - علامت رفع)

* جاء المعلومون (فاعل مرفوع به اعراب فرعی) به جای «ون» می‌گیرد.

رایت المعلمین (مفعول منصوب به اعراب فرعی) به جای «ین» می‌گیرد.

سلمت علی المعلمین (مجرور، مفعول به، به اعراب فرعی به جای «ین» می‌گیرد.

۴- اسم‌های خمسه: (اب - اخ - فو - ذو - م)

در حالت رفعی «واو» می‌گیرد.

* جاء ابوک (فاعل مرفوع به اعراب فرعی) به جای «واو» می‌گیرد

در حالت نصبی «الف» می‌گیرد.

رایت اباک (مفعول منصوب به اعراب فرعی) به جای «الف» می‌گیرد.

سلمت علی ایبک (مجرور به اعراب فرعی) به جای «ی» می‌گیرد.

اگر اسماء خمسه مضاف واقع نشوند اعرابشان اصلی است.

جاء اب (فاعل مرفوع به اعراب اصلی)

فعل‌های مضارع دارای ضمائر (الف - واو - ی) اعراب فرعی دارند.

یذهبان - تذهیون

مرفوعات

فاعل: اسم مرفوع بعد از فعل معلوم است که نشانه آن (ُ یا ٌ) ، (ان) ، (ون)، (واو) می‌باشد.

* ممکن است میان فعل و فاعل جار و مجرور بیاید.

تعیشُ فی العالمِ انواعُ من الحيوانِ

تعیشُ فعل فی: حرف جر العالم: جار و مجرور انواعُ فاعل و مرفوع

انواع فاعل:

اسم ظاهر = اسم مرفوع بعد از فعل است.

كَيَّ اللهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

ضمیر بارز = ضمیر متصل رفعی به فعل است.

ذهبوا ← ذهب: فعل واو: فاعل ضمیر بارز

ضمیر مستتر: در جمله ذکر نمی‌شود و یک ضمیر متناسب با صیغه فعل است.

المؤمنُ يجتهدُ فی اموره

مبتدا فعل - فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

* اسم مرفوع قبل از فعل فاعل محسوب نمی‌شود بلکه مبتدا است.

مثل، (المؤمنُ) در مثال بالا.

ضمایر مستتر (هو - هی - انت - انا و نحن) می‌باشند که در صیغه‌های ۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴ فعل‌ها می‌آیند.

۳- اگر فعل‌ها بعد از اسم یا ضمیری بیاید (در وسط جمله بیاید) از نظر نوع و عدد با آن اسم یا ضمیر مطابقت می‌کند.

المؤمنان نجحان

مثنی مذکر مثنی مذکر

المؤمنتان نجحتان

مثنی مؤنث مثنی مؤنث

* اسم مرفوع قبل از فعل فاعل محسوب نمی‌شود بلکه مبتدا است.

مثل المؤمنُ در مثال بالا.

۴- اگر فاعل اسم ظاهر و جمع مکسر غیرعاقل به صورت مفرد مؤنث می‌آید.

فَتحت اِزهارَ الاشجارِ

فتحت: فعل مفرد مؤنث ازهار: فاعل جمع مکسر

احسنت اخلاقَ هذه التلميذة

احسنت: فعل مفرد مؤنث اخلاق: فاعل جمع مکسر خالق

* فعل با فاعل از نظر مذکر و مؤنث بودن مطابقت می‌کند.

هَبَّ الرَّجُلُ

هَبَّ: فعل مذكر
الرجلُ فاعل مذكر

كَيْتُ الْإِمْرَأَةِ

كَيْتُ: فعل مؤنث
الامرأة فاعل مؤنث

اگر فاعل اسم ظاهر باشد فعل مفرد می آید چه فاعل مفرد باشد و چه جمع باشد.

كَيْتُ الْمُؤْمِنِ

كَيْتُ الْمُؤْمِنِ: فعل مؤنث

كَيْتُ الْمُؤْمِنَاتِ

كَيْتُ الْمُؤْمِنَاتِ: فعل مؤنث

معلوم و مجهول:

فعلی که فاعلش مشخص باشد معلوم و فعلی که فاعل آن نامشخص است مجهول می باشد.

فعل مجهول از فعل متعدی ساخته می شود پس هرگز فعل های لازم مجهول نمی شوند.

طریقه مجهول کردن فعل معلوم:

(الف) در فعل مضارع: در ثلاثی مجرد و مزید ابتدا حرف اول یعنی حرف مضارعه را مرفوع می کنیم سپس (عین الفعل) را در واقع حرف یکی مانده به آخر را مفتوح می کنیم.

يُضَيِّبُ ← يُضَيَّبُ

(ب) در فعل ماضی: عین الفعل (یکی مانده به آخر) را کسره داده و تمام حروف متحرک آن را (به جز حرف ساکن دار را) ضمه می دهیم.

سَجَّحَ ← سَجَّحَ

* هرگاه ماضی بر وزن فاعل باشد مجهول آن بر وزن فُعِلَ می آید.

طَارِبٌ ← ضَوِّبَ شَاهِدٌ ← شُوِّهَ

طریقه مجهول کردن جمله:

ضَوِّبَ عَلِيٌّ زَيْدًا

ضَوِّبَ: فعل ماضی
علیُّ فاعل و مرفوع
زیدًا مفعول و منصوب

۱- ابتدا فاعل را حذف می کنیم، مفعول را به جای فاعل با نام جدید «نایب فاعل» قرار می دهیم.

ضَوِّبَ زَيْدًا

۲- فعل را به روش بالا مجهول می کنیم.

ضُوِّبَ زَيْدًا

۳- چون مفعول به جای فاعل آمده است باید حرکت حرف آخرش مطابق باشد.

ضُوِّبَ زَيْدٌ

۴- در صورتی که نائب فاعل مؤنث و فعل مذکر باشد برای مطابقت فعل و نائب فاعل «فعل» را به صیغه ۴ می بریم.

۱- ضَوِّبَ عَلِيٌّ فَاطِمَةَ

۲- ضَوِّبَ فَاطِمَةَ

۳- ضُوِّبَ فَاطِمَةَ

۴- ضُوِّبَتْ فَاطِمَةَ

فعل ماضی اجوف اگر مجهول شود بر وزن «فِئِلٌ» می آید. مانند: اَقْبَلُ ← اُقْبِلُ، دَأَسَ ← دِئِسَ

فعل مضارع اجوف اگر مجهول شود بر وزن «يُقَالُ» می آید. مانند: اُقْبِلُ ← يُقَالُ، يَبِيعُ ← يَبَّاعٌ

يَبِّعُ ← يَبَّاعٌ

جمله اسمیه:

مبتدا + خبر

المؤمنُ مجتهدٌ

مبتدا: اسم (ضمیر) مرفوعی که در ابتدای جمله بیاید و در آخر «...»
،ان،ون،واو» بگیرد.

خبر: کلمه یا کلماتی که معنای مبتدا را کامل می کند.

* گاهی میان مبتدا و خبر، صفت و یا مضاف الیه یا جار و مجرور و... قرار می گیرد.

المعلمُ في الصف قائمٌ

المعلمُ مبتدا
في الصف: جار و مجرور
قائمٌ خبر

انواع خبر:

مفرد: یک اسم مفرد یا مثنی یا جمع است:

هم مجتهدون

خبر مفرد

جمله فعلیه: مبتدا + فعل

الكلامُ يبيِّنُ الكلامَ

خبر جمله فعلیه محلاً مرفوع

جمله اسمیه: مبتدا + جمله اسمیه (مبتدا + خبر)

التلميذُ اخلاقه متاثرٌ

مبتدا
مبتدا و خبر، خبر جمله اسمیه محلاً مرفوع

الدنيا وراءك

ظرف، خبر شبه جمله محلاً مرفوع

شبه جمله: مبتدا + جار و مجرور یا ظرف

الحمد لله جار و مجرور، خبر شبه جمله محلاً مرفوع

* اگر خبر مفرد نباشد محلاً مرفوع است.

* ظرف ها عبارتند از: مع: با / عند نزد / قبلان پیش / بعد پس / فوق: بالا / تحت: زیر / خلف: وراء، پشت / امام: مقابل.

* اگر خبر شبه جمله با اسم استفهام باشد بر مبتدای خود مقدم است.

مَنْ مَتَى

مَنْ خبر مقدم
مَتَى مبتدای مؤخر

عندى مألٌ

عندى: خبر مقدم
مألٌ مبتدای مؤخر

مطابقت مبتدا و خبر:

هرگاه خبر مشتق باشد با مبتدای خود از نظر جنس و عدد مطابقت می کند.

التلميذُ مُجْتَهِدٌ ← التلميذُ: مفرد مذکر / مُجْتَهِدٌ: مفرد مذکر

التلميذانِ مجتهدانِ ← التلميذانِ: مثنی مذکر / مجتهدانِ: مثنی مذکر

نواسخ (افعال ناقصه - حروف مشبیه بالفعل - لای نفی جنس)

نواسخ: عواملی هستند که اول جملات اسمیه می آیند و حرکت خبر را تغییر می دهند و در واقع حکم قبلی آن را منسوخ (باطل) می کنند. به همین دلیل به آنها نواسخ می گویند.

الف) حروف مشبیه بالفعل: (لَيْ - لَيْتَ - كَأَنَّ - لَعَلَّ - لَكِنْ - لَيْتَ)

این حروف در اول جملات اسمیه آمده و مبتدا را منصوب کرده اما با حرکت خبر کاری ندارد.

اللَّهُ عَالِمٌ لَيْلَهُ عَالِمٌ

اسم لَيْ خبر لَيْ

المعلمون مجدون فی اعمالهم
اسمٌ و منصوبٌ خبرٌ و مرفوعٌ

* مفهوم حروف مشبیهه بالفعل (و) «همانا سبدرستی که»، «گویی»، «شاید»،
لکن «اما»، لیث «ای کاش»

* تمامی نکاتی که درباره خبر و انواع خبر و درباره مبتدا گفته ایم در این جا نیز به طور کامل برای اسم حروف مشبیهه بالفعل و خبر آنها صدق می کند. یعنی ممکن است که خبر حروف مشبیهه بالفعل به صورت جمله اسمیه یا فعلیه یا مفرد و یا شبه جمله باشد و بحث داشتن خبر مقدم نیز برای حروف مطرح می باشد (مثل مبتدا و خبر مفعولی)

فِی الْمَدْرَسَةِ مُعَلِّمًا

فی المدرسة: خبر مقدم و به صورت شبه جمله محلاً مرفوع
معلماً اسم مؤخر و منصوب

لَمْ صَابِرٌ

اسم و محلاً منصوب

صَابِرٌ خبر و مرفوع (به صورت مفرد)

* اگر جمله با ضمایر متصل مرفوع شروع شده باشد و بخواهیم حروف مشبیهه بالفعل به اول آن جمله اضافه نماییم، ضمیر متصل مرفوع را به ضمیر متصل نصبی و جری در همان صیغه تبدیل می کنیم.

انا معلمٌ اُنّی معلمٌ هو تلمیذٌ: گه تلمیذٌ

* هرگاه حرف ما به حروف مشبیهه بالفعل متصل شده باشد باعث می شود که اثر حروف مشبیهه بالفعل خنثی شده بی تأثیر شوند به این حروف «مای کافه» = بازدارنده می گویند.

أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ أَخَوَةٌ

المؤمنون: مبتدا و مرفوع
أخوة: خبر مفرد و مرفوع

لای نفی جنس

حرفی است که بر سر جملات اسمیه آمده و مثل حروف مشبیهه بالفعل عمل می کند یعنی مبتدا را منصوب ولی خبر را مرفوع نگه می دارد.

لا شئ احسن من عفو عند القدرة

شئ: اسم لای نفی جنس، مبنی بر فتح احسن: خبر لای نفی جنس و مرفوع

* اسم لای نفی جنس باید نکره باشد و غالباً مبنی بر فتحه () می باشد و محلاً منصوب است.

* خبر لای نفی جنس می تواند مفرد، جمله یا شبه جمله باشد.

لا بلیة اصعب

خبر از نوع مفرد و مرفوع

لا خیر فی ود

خبر از نوع شبه جمله محلاً مرفوع

لا شئ یفعل بالانسان

خبر از نوع جمله فعلیه محلاً مرفوع

* گاهی خبر لای نفی جنس در جمله حذف می شود که در این صورت از مفهوم جمله باید تشخیص داد.

در اصل

لا اله الا الله ← لا اله «موجوده» الا الله

* در ترجمه لای نفی جنس جمله بین هیچ نیست می آید.

هیچ خدایی جزء خداوند یگانه نیست.

* اسم لای نفی جنس ال نمی گیرد.

مانند: لا الرجل فی البیت

* اسم لای نفی تنوین نمی گیرد.

مانند: لا الرجل فی البیت

* اسم لای نفی جنس جمع بسته نمی شود.

مانند: لا الرجال فی البیت

* اسم لای نفی جنس مثنی نمی شود.

مانند: لا الرجلین فی البیت

* اسم لای نفی جنس خبر مقدم نمی شود.

مانند: لا فی البیت زین

افعال ناقصه

عبارتند از: کان (بود)، لیس (نیست)، صار (شد)، اصبح (صبح گردید)، مادام (وقتی که)، مازال (هنوز، همیشه)، و...

فعل های فوق به اول جملات اسمیه آمده و برعکس حروف مشبیهه بالفعل عمل می کنند یعنی با اعراب مبتدا کاری نداشته اما خبر را منصوب می کنند.

الله عالم ← کان الله عالماً

کان: فعل ناقصه الله اسم کان و مرفوع عالماً خبر کان مفرد و منصوب

کان المعلم درسه مفیداً

کان: فعل ناقصه

المعلم اسم کان و مرفوع

درسه خبر کان به صورت جمله اسمیه محلاً منصوب

كانت المعلمة تأس التلاميذ

كان: فعل ناقصه تأس تلاميذ مؤنث بودن است

المعلمة اسم کان و مرفوع

تأس: خبر کان، جمله فعلیه محلاً منصوب

* اگر فعل ناقصه ای حذف شده باشد (مثل فعل های معمولی) ضمایر متصل مرفوع را که در آخر آنها افزوده می گردد به جای فاعل، اسم افعال ناقصه می گوئیم.

العلماء كانوا اخواناً لا یرار.

كان: فعل ناقصه واو: اسم کان اخوان خبر کان

منصوبات

مفعول مطلق: مصدر منصوب، از جنس فعل جمله است. مانند: جَلَسْتُ، جَلَساً

انواع مفعول مطلق

مطلق تأکیدی: معمولاً آخر جمله می آید و صفت یا مضاف الیه ندارد.

فِي اللَّهِ الْقُرْآنُ تَنْزِيلاً

فعل مصدر مطلق تأکیدی منصوب

مطلق نوعی: برای بیان نوع انجام شدن فعل می آید و همیشه بعد از آن صفت یا مضاف الیه می آید.

ضَرْباً شَدِيداً

ضرباً: مفعول مطلق نوعی / شدیداً: صفت که به صورت قید معنا می شود.

* مفعول مطلق نوعی و تأکیدی همیشه مفرد به کار می روند و هیچگاه مثنی یا جمع به کار نمی روند و فقط مفعول مطلق عددی می تواند مثنی و جمع باشد.

* گاهی در آغاز و یا آخر جملات کلمات می آیند که فعلشان در جمله ذکر نمی شود و این گونه فعل ها منصوبند و برای تأکید آورده می شوند و از نوع مفعول مطلق تأکیدی به حساب می آیند.

شکرًا، عفواً، حمداً، صبراً، حقاً، مهلاً، اهلاً و سهلاً، جداً، ایضاً، حتماً، سمعاً طاعه، سبحان الله

* شکرًا، عفواً، حمداً، صبراً آنها در صورتی که در اول جمله بیایند و یا بعد از منادا مفعول مطلق هستند و اگر قبل از آنها فعلی بیاید، دیگر مفعول مطلق نیستند و ممکن است نقش های مفعول به یا مفعول له « خصوصاً شکرًا » را داشته باشند:

طلبیثُ عفواً من الحاکم
یا اخی عفواً
مفعول

مفعول مطلق عددی: به همراه «ة» یا به شکل مثنی و جمع مؤنث سالم «اتین، ات» ذکر می شود.

(۲) مفعول له: مصدر منصوبی است که علت فعل را بیان می کند «ویژه علوم انسانی»

- بعد از فعل جمله قرار می گیرد.

- در جواب مِمّ «لماذا» می آید.

- از مصدر قلبی است «بنابراین فعلی که به وسیله اعضاء بدن انجام شوند مثل: رفتن، نشستن، خوردن و... مفعول به واقع نمی شوند»

- معمولاً پس از جار و مجرور می آید.

* خشوعاً، تکبراً، غروراً، تفاخراً، حیاءً، تطهیراً، حُلَّةً ریاءً، رهبةً، عزاً، ثغاً، کراهةً و...

مفعول فیه یا ظرف

۱- ظرف زمان

۲- ظرف مکان

معروف ترین ظرف های زمان:

قبل: قبل	أَسْنِ دِیروز	فوراً: فوراً
عند: هنگام	ذَا: هرگاه	یوماً روزی
لما: (روی فعل ماضی) هنگامی که	متی: چه موقع	
عشاءً هنگام شام	نهاراً هنگام روز	ساعةً: ساعت
سیناً: هنگام تابستان	سنةً: سال	شهرًا: ماه
غداً: فردا	حین: هنگامی که	اسبوعاً: هفته
الان: الان	شئاً هنگام زمستان	اليوم: امروز
صباحاً: هنگام صبح	عاماً: سال	مساءً: عصر
خریفاً: هنگام پائیز	لیلاً: هنگام شب	

مشهورترین ظرف های مکان:

فوق: بالا	تحت: زیر	امام: مقابل
جُبه: پهلو	خلف: پشت	وراء: پشت سر
این: کجا	حیث: جایی که	عند: نزد
لدى: نزد	هنا: اینجا	هناک: آنجا
بین: میان	یمین: سمت راست	یساراً: سمت چپ
خلال: از میان	حول: دور	شرقاً: سمت شرق
غرباً: سمت غرب	شمالاً: سمت شمال	جنوباً: سمت جنوب

* ظرف های زمان و مکان، مفعول فیه هستند مشروط به این که در برگزیده معنای «فی» باشند و نقش دیگری در جمله نداشته باشند.

مثلاً مبتدا، فاعل، مفعول به، مضاف الیه نباشد و یا پس از حرف جر واقع نشده باشد.

* اگر کلمه «کل و بعض» و یا «اسم اشاره» و یا «عدد» قبل از ظرف واقع شوند، جانشین مفعول فیه محسوب می شوند.

حال:

اسمی است که حالت فاعل یا مفعول را در جمله بیان می کند.

* حال ممکن است مفرد یا جمع باشد.

ویژگی ذوالحال «صاحب دل»: یک اسم معرفه که معمولاً فاعل یا مفعول به است.

ویژگی حال مفرد: اسمی است منصوب و اصولاً مشتق و نکره که در جنس و تعداد با ذوالحال مطابقت می کند.

ویژگی جمله حالیه: اگر حال به صورت جمله فعلیه باشد معمولاً بلافاصله بعد از یک اسم معرفه می آید و اگر جمله اسمیه باشد بعد از «واو حالیه» به معنی در حالی که قرار می گیرد، اگر قبل از فعل «قد» ما، لم و لما آمده باشد حال جمله فعلیه نیز پس از «واو» قرار می گیرد.

- حال در جواب «کیف - چگونه» می آید.

تبدیل «جمله حالیه» به حال مفرد:

واو حالیه و ضمیر منفصل پس از آن (مبتدا) را حذف کرده و خبر را از حالت مرفوع و منصوب تبدیل می کنیم و اگر خبر جمله فعلیه باشد از آن اسم مشتق مناسب (اسم فاعل و ...) می سازیم و سپس آن را منصوب می کنیم توجه شود که حال مفرد به دست آمده در جنس و تعداد با ذوالحال مطابقت کند.

تبدیل جمله حالیه به حال مفرد:

واو حالیه و ضمیر منفصل پس از آن «مبتدا» را حذف کرده و خبر را از حالت مرفوع به منصوب تبدیل می کنیم. توجه شود که حال مفرد به دست آمده در جنس و تعداد با ذوالحال مطابقت کند.

جاء التلمیذ و هو مسرورٌ ← جاء التلمیذ مسروراً

رأى الناس القصد و هم یتعجبون ← رأى الناس القصر متعجبین.

تمییز:

اسمی جامد، منصوب و نکره است، که از اسم، قبل خود رفع ابهام می کند تمییز معمولاً پس از موارد زیر قرار می گیرد:

- اسم تفضیل «وزن افعال» هو اَكْثَرُ منی سناً: او از نظر سنی از من بزرگ تر است. عدد، وزن، مساحت و مقدار اِشْتَرِیْتُ ثَمّاً بَصلاً: یک من پیاز خریدم.

- کم به معنی خیر تا؟

تمییز، در اصل می تواند مبتدا، فاعل یا مفعول به باشد.

- در جمله اسمیه، اصل تمییز مبتدا بوده است، در جمله ی فعلیه اگر کلمه ی پیش از تمییز مرفوع باشد تمییز در اصل مفعول به می باشد و اگر پیش از تمییز مفعول فیه و یا کلمه مجروری واقع باشد به کلمه ی پیش از آن توجه می کنیم.

- **تبدیل فاعل، مفعول یا مبتدا به تمییز:** کلمه ی مورد نظر را به صورت منصوب و نکره به آخر جمله منتقل کرده و اعراب آن را به مضاف الیه آن کلمه در جمله ی اصلی می دهیم.

* تفاوت تمییز با حال: حال اصولاً مشتق است در حالی که تمییز جامد است.

* حال معنی «در حالی که...» را می رساند در صورتی که تمییز معنی «از نظر - از جهت» را می رساند.

تفاوت تمییز با مفعول له: مفعول له معنی «به خاطر ...» می‌دهد ولی تمییز معنی «از نظر ...» می‌دهد.

* اگر مفعول له را حذف کنیم، باز هم معنی جمله کامل است ولی اگر تمییز را حذف کنیم معنی جمله ابهام دارد.

منادا

اسمی که بعد از یکی از حروف ندا قرار می‌گیرد و مورد خطاب ما می‌باشد منادا نام دارد.

حرف ندا: یا - ایا - اُ

انواع منادا:

- ۱- منادای مضاف: معرب و منصوب است مانند یا رُوحَ اللَّهِ - یا رَبِّنا
- ۲- منادای علم: که مبنی بر ضم است و محلاً منصوب است مانند: یا علی - یا قدس
- ۳- منادای نکره مقصوده: که مبنی بر ضمه است و محلاً منصوب است مانند: یا تلمیذ

۱- منادای مضاف: هرگاه بعد از حرف ندا، مضاف و مضاف الیه داشته باشیم نقش اسم اول منادا «از نوع مضاف» می‌باشد و منصوب است.

- یا تلمیذ المدرسه - یا مدینه الاخران - یا صدیقنا

- یا معلمی المدرسه «اسم مثنی و جمع در حالت مضاف (نون) خود را از دست می‌دهد»

- یا ابانا - یا معلمات المدرسه - یا صدیقی

۲- منادای علم: اگر بعد حرف ندا اسم علم «اسم شخص - شهر - کشور - الله» بسپاید نوع منادا علم خواهد بود و حتماً باید با حرکت ضمه نوشته شود و محلاً منصوب خواهد بود.

(به طور کلی اگر اسم علم معربی در جایگاه منادا قرار گیرد تبدیل به کلمه مبنی «مبنی بر ضمه» می‌شود.

مانند: یا فاطمه - یا قدس - یا حمید

هرگاه منادا دارای «ال» باشد در صورت مذکر بودن «أها» و در صورت مؤنث بودن «أیها» آورده می‌شود.

مانند: یا أها التلمیذ - یا أیها التلمیذة

۳- هرگاه اسم نکره‌ای مورد ندا قرار گیرد که مقصود شخصی معینی باشد، منادای نکره مقصوده داریم.

* یا أها المعلم یا أها التلمیذ

یا: حرف ندا ایُّ منادای علم، مبنی بر ضم ها: تنبیه

المعلم: چون مشتق است صفت تابع

* تذکر: اگر اسمی دو حرف ندا دارد و جامد باشد عطف بیان است.

یا أها الرجل

۱- در جملات بالا (ایُّ و أها) منادا «نکره مقصوده» محسوب می‌شوند و مبنی بر ضمه هستند.

۲- ها حرف تنبیه است و هیچ نقشی ندارد.

۳- اسم بعد از «أها» و «أیها» اگر جامد باشد عطف بیان است و اگر مشتق باشد صفت است و در هر دو صورت به تبعیت از منادا «ایُّ و أها» مرفوع باشد.

* کلمه الله اگر چه دارای «ال» است، اما در حالت ندا نیازی به کلمه «أها» ندارد و به صورت یا الله به کار می‌رود و گاهی به جای حرف ندا در آخر کلمه «میم مشده» می‌آید. یا الله = اللَّهُ

* اگر منادا مضاف به «ی» متکلم باشد، می‌توان «ی» را حذف کرد و به جای آن کسره در انتهای مضاف گذاشت.

مثال: یا قومی = یا قوم

* اگر بعد از حرف ندا اسمی را با حرکت کسره ببینیم احتمالاً منادای مضاف به «ی» متکلم بوده است.

یا صدیقی یا صدیقی یا اب: یا ابی

استثنا:

خارج کردن حکمی است از حکم کلی.

استثنا دارای ۳ رکن است:

۱. ادات استثناء

قبل: لاء که همان حکم کلی است - نقش اصلی جمله را به دوش می‌کشد - مستثنی منه نام دارد.

بعد الا: حکم خارج شده است - و دو نوع اعراب می‌پذیرد.

الف) اگر تمام ارکان جمله وجود داشته باشد بعد الا فقط منصوب () است مانند:

خرج التلمیذاً علیاً

مستثنی منه (فاعل) مستثنی و منصوب

ب) اگر قبل الا منفی باشد - مطابق کلمه حذف شده بعد الا را حرکت می‌دهیم، مانند: ما جاء الا ابوک

مستثنی مرفوع (زیرا قبل از الا فاعل حذف شده است)

* تذکر: چنین حالتی که قبل الا محذوف باشد (مستثنی منه محذوف) استثناء و مرفوع نام دارد.

عدد و معدود

در عربی عدد و معدود شامل ۱ تا ۱۰ است که خود دو حکم دارند:

الف) حکم ۱ و ۲: این اعداد اولاً بعد از معدود می‌آیند - با معدود خود از نظر جنس و حرکت مطابقت می‌کنند. مانند:

رجلٌ واحدٌ (یک مرد) امرأةٌ واحدٌ (یک زن)

رجلان اثنان (دو مرد) امراتان اثنتان (دو زن)

ب) حکم ۳ تا ۱۰: این اعداد اولاً قبل از معدود می‌آیند - با معدود خود از نظر جنس مخالفت دارند و معدودشان جمع و مجرور می‌آید. مانند:

ثلاثة کُتب (سه کتاب) چون کتاب مذکر است عدد مخالفت جنس کرده است.

خمس معلمات (۵ معلم خانم) چون معلم مؤنث است عدد مخالفت جنس کرده است. * تذکر: باید یادآور شد که گاهی اوقات جمع بعضی کلمات غیرمنصرف هستند

پس هرگز نمی‌توان به آنها مجرور داد زیرا باید منصوب شوند. مانند:

اربعة مساجد (غلط است) ← اربعة مساجد